

پدیدارشناسی بحران در حماسه ملی: واکاوی الگوی چرخه‌ای «فروپاشی و بازسازی» در شاهنامه فردوسی با روی کرد جامعه‌شناسی ادبیات و حافظه فرهنگی

فرزانه قنبری * ID

گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۵/۲۷

تاریخ تأیید مقاله: ۱۴۰۴/۶/۲۷

چکیده

پژوهش حاضر با روی‌کردی میان‌رشته‌ای در حوزه ادبیات حماسی و جامعه‌شناسی سیاسی، ماهیت و دینامیسم بحران‌های اجتماعی را در شاهنامه فردوسی واکاوی می‌کند. مسأله پژوهش این است که شاهنامه فراتر از متنی زیبایی‌شناختی، به مثابه «مخزن حافظه فرهنگی»، الگوهای رفتار جمعی ایرانیان در مواجهه با گسست‌های تاریخی را بازنمایی می‌کند. این مقاله با تلفیق «ساختارگرایی تکوینی» گلدمن و نظریه «حافظه فرهنگی» آسمن و کاربست روش «تحلیل محتوای کیفی» با روی‌کرد استقرایی، موتیف‌های فروپاشی و بازسازی نظم را مدل‌سازی کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد روایت‌های شاهنامه از منطقی چرخه‌ای و دیالکتیکی تبعیت می‌کنند که در آن بحران طی فرآیندی چهارمرحله‌ای رخ می‌دهد: (۱) گسست فرهی ناشی از استبداد؛ (۲) حاشیه‌رانی خرد و سکوت نخبگان؛ (۳) سیطره نیروهای ویرانگر و ظهور آنومی؛ (۴) کنشگری نیروهای مرزی و بازسازی نظم از طریق «بازگشت به اصول». نتیجه آنکه ساختار روایی شاهنامه، «ناخودآگاه سیاسی» جامعه ایرانی را شکل داده و فهم این الگوها برای درک آستانه‌های تحمل جامعه و مکانیسم‌های واکنش به بی‌عدالتی ضروری است.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه فردوسی، جامعه‌شناسی ادبیات، ساختارگرایی تکوینی، حافظه فرهنگی،

پدیدارشناسی بحران.

۱. مقدمه

۱-۱. طرح مسأله و تبارشناسی موضوع

ادبیات حماسی و در رأس آن شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، در طول هزاره گذشته جایگاهی فراتر از یک اثر هنری صرف در زیست جهان ایرانیان داشته است. این متن سترگ که برآمده از سنت‌های روایی کهن ایرانی و تلفیقی از اساطیر، حماسه‌ها و تاریخ دوران ساسانی و پیشاساسانی است، همواره به مثابه یکی از «متون کانونی» (و نه لزوماً یگانه مرجع) عمل کرده است. جامعه ایرانی در لحظات بحرانی تاریخ خود، خویش‌تن را در آینه شخصیت‌های نمادین آن بازیافته است. شخصیت‌هایی چون ضحاک، کاوه یا سیاوش، در این خوانش، موجوداتی منجمد در تاریخ نیستند، بل که دال‌های سیالی هستند که در هر دوره تاریخی، معنایی تازه می‌پذیرند و ابزاری برای تفسیر وضعیت موجود می‌شوند.

پرسش بنیادین اینجاست: با وجود آنکه چرخه‌های استبداد و سقوط در تاریخ ایران مکرر بوده‌اند، شاهنامه چه «منطق ساختاری» و ویژه‌ای را به این چرخه می‌افزاید که آن را از یک گزارش تاریخی صرف متمایز می‌کند؟ آیا می‌توان با عبور از سطح ظاهری داستان، به الگویی دست یافت که نشان دهد چگونه «حافظه فرهنگی» ایران، بحران را نه یک تصادف، بل که محصول یک انحراف ساختاری در نهاد قدرت می‌داند؟

در پارادایم‌های مدرن علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، تحلیل بحران اغلب به شاخص‌های کمی و پوزیتیویستی نظیر نرخ تورم، ضریب جینی، نرخ بیکاری یا آمار ناآرامی‌ها تقلیل می‌یابد. با این حال، نظریه‌پردازان متأخری در حوزه اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی فرهنگی، همچون رابرت شیلر در کتاب اقتصاد روایی (۲۰۱۹) و فردریک جیمسون در ناخودآگاه سیاسی (۱۹۸۱)، استدلال می‌کنند که روایت‌های غالب در ذهنیت عمومی، پیشران‌های اصلی رفتارهای کلان اجتماعی هستند. از این منظر، شاهنامه یک «کلان‌روایت» است که چارچوب ذهنی ایرانیان را نسبت به مفاهیمی کلیدی چون عدالت، مشروعیت (فره)، ظلم، وفاداری، خیانت و «حق شورش» شکل داده است.

مسأله اصلی این پژوهش، فقدان الگویی نظری و نظام‌مند است که بتواند پلی میان ساختار روایی این اثر کلاسیک و واقعیت‌های جامعه‌شناختی بحران در ایران برقرار کند. ما می‌دانیم که شاهنامه مشحون از داستان‌های صعود و سقوط است؛ اما آیا این رخدادها از یک «منطق درونی» و «قانونمندی اجتماعی» پیروی می‌کند؟ آیا فردوسی برای فروپاشی یک سلسله (مانند جمشید یا



کیکاووس)، فرمولی جامعه‌شناختی در ذهن داشته است؟ پاسخ به این پرسش‌ها نیازمند گذار از خوانش‌های ادبی و زیبایی‌شناختی صرف به خوانش‌های انتقادی و جامعه‌شناختی است.

۱-۲. اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت این پژوهش در دو ساحت قابل تبیین است:

نخست، ساحت نظری و آکادمیک: اکثر پژوهش‌های موجود در حوزه ادبیات حماسی، شاهنامه را یا به‌عنوان سند تاریخی (برای بازسازی رویدادهای باستان) و یا به‌عنوان متنی بلاغی (برای بررسی صنایع ادبی و زبانی) کاویده‌اند. خلأ موجود، عدم واکاوی این متن به‌مثابه یک «منبع داده‌های کیفی» برای علوم اجتماعی است. این پژوهش می‌کوشد ادبیات را به‌عنوان آزمایشگاهی برای مطالعه رفتارشناسی سیاسی و اجتماعی معرفی کند.

دوم، ساحت کاربردی و راهبردی: جامعه ایران همواره با چرخه‌های تکرارشونده‌ای از ثبات و بی‌ثباتی مواجه بوده است. شناخت مکانیسم‌های «فروپاشی» و «بازسازی» کدگذاری شده در شاهنامه، به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چرا جامعه ایرانی در بزنگاه‌های تاریخی واکنش‌های مشابهی نشان می‌دهد و چگونه مفهوم «داد» (عدالت) به‌عنوان دال مرکزی گفتمان سیاسی در ایران عمل می‌کند. فهم این الگوها برای سیاست‌گذاران و تحلیل‌گران اجتماعی جهت پیش‌بینی روندهای اجتماعی و مدیریت بحران حیاتی است.

۱-۳. اهداف و پرسش‌های پژوهش

هدف غایی این مقاله، تبیین پدیدارشناسانه بحران در شاهنامه و استخراج الگوی چرخه‌ای زوال و احیای نظم اجتماعی است. در این راستا، پرسش‌های زیر مطرح می‌شوند:

۱. فرآیند تکوین بحران اجتماعی در روایت‌های شاهنامه شامل چه مراحل است و توالی منطقی آن‌ها چگونه است؟

۲. مؤلفه‌های اصلی مشروعیت‌زدایی و گسست اجتماعی (آنومی) در این حماسه کدام‌اند و چه نسبتی با نظریات مدرن دارند؟

۳. بر اساس روی‌کرد ساختارگرایی تکوینی، چه هم‌ریختی میان ساختار روایی شاهنامه و ساختارهای اجتماعی مولد بحران وجود دارد؟

۱-۴. مبانی نظری: تلفیق دیالکتیکی گلدمن و آسمن

برای تحلیل عمیق متن و پرهیز از سطحی‌نگری، این پژوهش از تلفیق دو کلان‌نظریه کارآمد بهره می‌برد که یکی به «تکوین ساختار» (گلدمن) و دیگری به «تداوم ساختار» (آسمن) می‌پردازد.

الف) ساختارگرایی تکوینی: لوسین گلدمن (۱۹۷۵)، جامعه‌شناس و فیلسوف نئومارکسیست، معتقد است که آثار بزرگ ادبی و هنری، بازتاب‌دهنده ذهنیت فردی نویسنده نیستند، بل که بیانگر «جهان‌بینی» و «آگاهی ممکن» یک گروه اجتماعی یا طبقه در یک دوره تاریخی خاص هستند. مفهوم کلیدی گلدمن، «هم‌ریختی» است؛ بدین معنا که ساختار اثر ادبی (مثلاً ساختار تراژدی) با ساختار واقعیت اجتماعی و اقتصادی دوران خود تطابق دارد.

۱-۴-۱. کالبدشکافی «آگاهی ممکن» و «سوژه فرافردی» در شاهنامه

در کاربست نظریه ساختارگرایی تکوینی بر شاهنامه، باید از یک دام تقلیل‌گرایانه پرهیز کرد: شاهنامه صرفاً بازتاب‌دهنده جهان‌بینی طبقه دهقان در قرن چهارم هجری نیست. این متن دارای «تاریخ‌مندی دوگانه» است؛ از یک سو ریشه در «خواتای نامک‌ها» و سنت اندرزنامه‌نویسی ساسانی دارد که در آن پادشاهی رکن کیهانی است، و از سوی دیگر، محصول «بازخوانی انتقادی» فردوسی در عصر تزلزل سامانیان و برآمدن ترکان غزنوی است.

بنابراین، وقتی از «آگاهی ممکن» صحبت می‌کنیم، منظور تلفیقی است از آرمان‌شهر سیاسی ایران باستان (که در حافظه فرهنگی رسوب کرده) و واقعیت تلخ زمانه شاعر. نظریه گلدمن در اینجا به ما کمک می‌کند تا بفهمیم فردوسی چگونه این «تضاد» میان آن گذشته آرمانی و این اکنون بحرانی را در ساختار روایت حل کرده است. بحران در شاهنامه، حاصل برخورد این دو سطح است: انتظار فرهنگی جامعه از شاه (فره ایزدی) و عملکرد واقعی قدرت (استبداد)

برای فهم دقیق‌تر کاربست نظریه گلدمن در شاهنامه، لازم است از سطح تعاریف اولیه عبور کرده و به مفاهیم بنیادین «نقد تکوینی» بپردازیم. گلدمن در اثر کلاسیک خود جامعه‌شناسی ادبیات (Goldmann, 1975)، مفهوم «سوژه فرافردی» را مطرح می‌کند. از نظر او، خالق واقعی آثار بزرگ ادبی، نه شخص نویسنده (فردوسی)، بل که گروه اجتماعی است که نویسنده به آن تعلق دارد. در اینجا، «طبقه دهقانان» در خراسان قرن چهارم، سوژه فرافردی است که جهان‌بینی خود را از طریق قلم فردوسی عینی می‌سازد.

دهقانان در این دوره تاریخی در وضعیتی پارادوکسیکال قرار داشتند: از یک سو حافظان میراث ساسانی و هویت ایرانی بودند و از سوی دیگر، قدرت سیاسی و اقتصادی خود را در برابر دیوان‌سالاری متمرکز غزنویان و خلافت بغداد در خطر می‌دیدند (برتلس، ۱۳۵۶: ۱۱۲). این «موقعیت عینی»، ساختار ذهنی خاصی را ایجاد کرد که گلدمن آن را «آگاهی ممکن» می‌نامد. آگاهی ممکن،



حداکثر ظرفیت شناختی است که یک طبقه می‌تواند به آن دست یابد بدون آنکه ماهیت خود را نفی کند.

در شاهنامه، آگاهی ممکن طبقه دهقان در قالب «تراژدی قدرت» متبلور می‌شود. این طبقه نمی‌تواند نظام پادشاهی را نفی کند (چراکه خود بخشی از نظام فئودالی است)، اما می‌تواند «استبداد مطلق» را نقد کند. بنابراین، ساختار روایی شاهنامه بر اساس یک «تعادل شکننده» میان شاه (قدرت مرکزی) و پهلوان (قدرت محلی/دهقانی) بنا شده است. هرگاه این تعادل به نفع شاه (استبداد جمشید یا کیکاووس) یا به نفع پهلوان (سرکشی‌های مقطعی) برهم بخورد، ساختار روایی دچار «بحران» می‌شود. این همان «هم‌ریختی ساختاری» است که این پژوهش بر آن تأکید دارد؛ بحران در متن، آینه‌ای از بحران در زیست جهان طبقه دهقان است.

۱-۴-۲. حافظه فرهنگی: از «سرد» تا «گرم»

در تکمیل نظریه آسمن، باید به تمایز او میان حافظه «سرد» و «گرم» اشاره کرد. جوامع «سرد» می‌کوشند تغییرات تاریخ را نادیده بگیرند و اسطوره را ثابت نگه دارند، اما جوامع «گرم» (مانند ایران عصر فردوسی) از اسطوره برای معنابخشی به تغییرات داغ زمانه استفاده می‌کنند. (Assmann, 2011: 45).

شاهنامه کارکردی دوگانه دارد: هم حافظه سرد است (حفظ نام‌ها و رویدادهای باستانی) و هم حافظه گرم (تفسیر چرایی شکست ساسانیان و ظهور ترکان). موتیف‌های بحران در شاهنامه، ابزارهایی هستند که حافظه فرهنگی با آن‌ها «تداوم هویت» را در گسست‌های تاریخی ممکن می‌سازد. به بیان دیگر، فردوسی با روایت شکست‌های گذشته (جمشید، نوذر، یزدگرد)، جامعه را در برابر شکست‌های آینده «واکسینه» می‌کند.

در این مقاله، شاهنامه به‌عنوان محصول دوران گذار و تلاطم (قرن چهارم هجری) در نظر گرفته می‌شود. فردوسی به‌عنوان نماینده طبقه «دهقانان» (زمین‌داران خرد و حافظان فرهنگ سنتی)، با ظهور قدرت‌های نوظهور نظامی گر (غزنویان) و زوال قدرت سنتی سامانیان مواجه است. ما فرض می‌کنیم که ساختار تضادها در شاهنامه (تنش میان اشرافیت و استبداد، تنش میان شاه و پهلوان، داد و بیداد) بازتاب‌دهنده تضادهای بنیادین جامعه‌ای است که در جستجوی ثبات و هویت است. روایت‌های بحران در شاهنامه، در واقع «صورت‌بندی هنری اضطراب طبقاتی و ملی» زمانه فردوسی است که در قالب اساطیر کهن ریخته شده است.

یان آسمن (۲۰۱۱)، مصرشناس و نظریه‌پرداز فرهنگی آلمانی، تمایزی بنیادین میان «حافظه ارتباطی» (که طول عمری حدود ۸۰ تا ۱۰۰ سال دارد) و «حافظه فرهنگی» (که هزارها دوام می‌آورد)

قائل است. حافظه فرهنگی شامل متون، آیین‌ها و نمادهایی است که هویت جمعی را در طول زمان حفظ می‌کنند و به جامعه پاسخ می‌دهند که «ما کیستیم» و «چگونه باید عمل کنیم». طبق نظر آسمن، متون کانونی مانند شاهنامه، حاوی «الگوهای رفتاری» و «طرح‌واره‌های تفسیری» هستند. این الگوها صرفاً داستان‌های مرده نیستند، بل که «اسکریت‌های فعال» در رفتار سیاسی جامعه‌اند. زمانی که جامعه ایرانی با بحران استبداد مواجه می‌شود، حافظه فرهنگی الگوی «ضحاک - کاوه» را فراخوانی می‌کند تا وضعیت حال را تفسیر و راه برون‌رفت را ترسیم نماید.

۱-۵. پیشینه پژوهش و نقد آن

ادبیات پژوهشی در حوزه شاهنامه‌پژوهی بسیار غنی و گسترده است، اما مطالعاتی که رویکرد جامعه‌شناختی نظام‌مند داشته باشند، اندک‌اند. پیشینه موجود را می‌توان در سه محور اصلی دسته‌بندی و نقد کرد:

۱. محور فیلولوژیک و متن‌شناختی: پژوهشگران برجسته‌ای چون جلال خالقی مطلق (۱۳۸۹) با تصحیح انتقادی متن و یادداشت‌های مفصل، زیربنای متن دقیقی را فراهم کرده‌اند که هر پژوهش جلدی باید بر آن استوار باشد. همچنین مهری باقری و جلال متینی به بررسی بن‌مایه‌های داستانی و ریشه‌های اوستایی پرداخته‌اند. این دسته از پژوهش‌ها، اگرچه برای درک متن ضروری‌اند، اما اغلب متن را در «خلأ اجتماعی» بررسی می‌کنند و کمتر به دلالت‌های جامعه‌شناختی و کارکردهای سیاسی آن در دوران‌های بعد پرداخته‌اند.

۲. محور ملی‌گرایانه و اخلاقی: محمدعلی اسلامی‌ندوشن (۱۳۴۸) در آثار متعدد خود (ازجمله کتاب زندگی و مرگ پهلوانان)، شاهنامه را تجلی‌گاه «منش ملی» و حکمت سیاسی ایرانیان دانسته است. او بحران‌های شاهنامه را آزمون‌هایی اخلاقی برای بقای ملی تفسیر می‌کند. شاهرخ مسکوب (۱۳۵۴) نیز در سوگ سیاوش، نگاهی اگزیستانسیالیستی و مدرن به شخصیت‌های شاهنامه داشته و تنش‌های درونی قدرت را واکاوی کرده است. این رویکردها گاهی دچار «ذات‌گرایی» می‌شوند و پویایی تضادهای طبقاتی و ساختاری مورد نظر جامعه‌شناسی انتقادی را نادیده می‌گیرند. همچنین، کمتر کوشیده‌اند الگویی نظام‌مند برای تطبیق ساختارهای روایی با «چرخه‌های بحران اجتماعی» ارائه دهند.

۳. محور جامعه‌شناختی و گفتمانی: در دو دهه اخیر، پژوهش‌هایی با رویکرد تحلیل گفتمان و جامعه‌شناسی سیاسی توسط محققانی چون عباس میلانی (تجدد و تجدیدستیزی)، حمید عضدانلو



(گفتمان قدرت) و فرزین وحدت انجام شده است. این آثار تلاش کرده‌اند جنبه‌های سیاسی متن را برجسته کنند.

۴. محور اساطیری و تاریخی: علاوه بر آثار کلاسیک، در سال‌های اخیر پژوهش‌های ارزشمندی در واکاوی بن‌مایه‌های اساطیری و تاریخی شاهنامه صورت گرفته است. سجاد آیدنلو (۱۳۸۸) در آثار خود پیوستگی روایات شفاهی و کتبی و ریشه‌های پیشااسلامی پهلوانی را به دقت کاویده است. همچنین ابوالفضل خطیبی (۱۳۹۵) به بررسی انتقادی منابع شاهنامه و تأثیر تحولات تاریخی بر متن پرداخته است. با این حال، اکثر این پژوهش‌ها یا بر جنبه‌های متن‌شناختی تمرکز داشته‌اند و یا بر ریشه‌یابی اساطیری. خلأ موجود، فقدان الگویی است که نشان دهد چگونه این «کهن‌الگوهای تاریخی» در ترکیب با «ساختار روایی»، یک مکانیسم جامعه‌شناختی برای فهم بحران تولید می‌کنند. نوآوری پژوهش حاضر: با وجود این تلاش‌ها، همچنان جای خالی پژوهشی که «بحران» را نه به‌عنوان یک تم فرعی، بل که به‌عنوان «محور اصلی ساختار روایت» بررسی کند و مدلی مرحله‌بندی شده از آن ارائه دهد، محسوس است. نوآوری این مقاله در تلفیق مدل جامعه‌شناسی گلدمن با مدل فرهنگی آسمن برای استخراج «آناتومی بحران» است.

نقد روش‌شناختی روی‌کردهای شرق‌شناسانه: لازم است در اینجا به نقد روی‌کردهای شرق‌شناسانه به شاهنامه نیز بپردازیم. محققانی چون تئودور نولدکه و هانری ماسه، اگرچه خدمات بزرگی به متن‌شناسی شاهنامه کرده‌اند، اما اغلب در دام تحلیل‌های «اتمیستیک» گرفتار شده‌اند؛ یعنی داستان‌ها را جدا جدا و بدون پیوند ارگانیک با کلیت ساختار اجتماعی ایران بررسی کرده‌اند. آن‌ها بحران‌های شاهنامه را بازتابی از «روحیه تقدیرگرایی شرقی» دانسته‌اند. پژوهش حاضر با رد این فرضیه، و با تکیه بر نظریه گلدمن، نشان می‌دهد که شاهنامه متنی عمیقاً «سیاسی» و «زمینی» است. وقتی فردوسی می‌گوید:

«ز بس گفتن پند و اندرز سخت ازین دو یکی را نجنبید بخت»

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۸۷/۵)

منظور از بخت، جبر متافیزیکی نیست، بل که برآیند نیروهای اجتماعی و تصمیمات فردی است. این پژوهش می‌کوشد با بازخوانی متن از درون پارادایم جامعه‌شناسی انتقادی، شاهنامه را از قفس «متن موزه‌ای» آزاد کرده و به‌عنوان «مانیفست سیاسی زنده» بازخوانی کند.

۱-۶. روش‌شناسی پژوهش

۱-۶-۱. پارادایم و طرح پژوهش

این پژوهش در پارادایم «تفسیرگرایی» جای می‌گیرد. از نظر هدف، «بنیادی-نظری» و از نظر ماهیت داده‌ها، «کیفی» است. روش تحلیل داده‌ها، «تحلیل محتوای کیفی» با رویکرد «استقرایی» و بهره‌گیری از تکنیک «تحلیل مضمون» است. در رویکرد استقرایی، به‌جای تحمیل دسته‌بندی‌های نظری پیش‌ساخته به متن، اجازه داده می‌شود تا تم‌ها و الگوها مستقیماً از دل تعامل با متن ظهور کنند.

۱-۶-۲. جامعه آماری و روش نمونه‌گیری

جامعه آماری پژوهش، کل متن شاهنامه بر اساس نسخه تصحیح‌شده دکتر جلال خالقی مطلق (چاپ مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی) است که معتبرترین و منقح‌ترین نسخه موجود در جهان محسوب می‌شود.

روش نمونه‌گیری، «هدفمند» و از نوع «نمونه‌گیری موارد شاخص» است. تمرکز بر بخش‌های اساطیری و پهلوانی است که دارای چرخه کامل «ظهور، اوج، بحران، فروپاشی و بازسازی» هستند. نمونه‌های اصلی عبارتند از:

۱. پادشاهی جمشید: الگوی کلاسیک استبداد، غرور و سقوط.
۲. پادشاهی ضحاک: الگوی حکومت توتالیتار بیگانه، مسخ فرهنگی و واکنش اجتماعی.
۳. پادشاهی کیکاووس و ماجرای سیاوش: الگوی بحران مشروعیت درون‌سیستمی، شکاف بین‌نسلی و خروج نخبگان.
۴. داستان رستم و اسفندیار: الگوی تعارض نهادی میان مذهب/دولت و نهاد پهلوانی.

۱-۶-۳. واحد تحلیل و فرآیند کدگذاری

واحد تحلیل در این پژوهش، «بیت» (به‌عنوان واحد زبانی) و «موتیف» (به‌عنوان واحد روایی/کنش) است. فرآیند تحلیل داده‌ها طی سه مرحله نظام‌مند (برگرفته از روش اشتراوس و کوربین) انجام شده است:

مرحله اول: کدگذاری باز؛ مطالعه دقیق و مکرر ابیات منتخب و استخراج مفاهیم اولیه. برای مثال، از بیت «منی کرد آن شاه یزدان‌شناس»، کد اولیه «خودشیفتگی حاکم» و «فراموشی منشأ قدرت» استخراج شد.



مرحله دوم: کدگذاری محوری؛ مقایسه کدها و دسته‌بندی آن‌ها در مقولات انتزاعی تر. برای مثال، کدهای «غرور جمشید»، «لجاجت کیکاووس» و «خشم گشتاسپ» ذیل مقوله محوری «بحران عقلا نیت در هسته قدرت» قرار گرفتند.

مرحله سوم: کدگذاری گزینشی؛ کشف خط‌سیر اصلی داستان و تبیین روابط علی و معلولی میان مقولات برای تدوین مدل نهایی. در این مرحله، چهار فاز اصلی بحران (مشروعیت‌زدایی، سکوت نخبگان، آنومی، بازسازی) به‌عنوان ستون‌های اصلی نظریه‌شناسایی شدند.

۱-۶-۴. تحلیل ریز-واژگانی: نشانه‌شناسی زوال در زبان فردوسی

برای درک عمیق‌تر پدیدارشناسی بحران، نباید تنها به سطح کلان روایت اکتفا کرد؛ بل که باید به سطح «خرد» و انتخاب واژگان فردوسی نیز توجه نمود. تحلیل بسامدی و معناشناسی واژگان در دوره‌های بحرانی شاهنامه (جمشید، ضحاک، نوذر، کیکاووس) الگوی معناداری را نشان می‌دهد.

۱. گذار از «داد» به «بیداد»: در بخش‌های ثبات، واژه «داد» (عدالت/ قانون) دارای بالاترین بسامد است. اما به محض آغاز بحران، واژه «بیداد» نه صرفاً به معنای ظلم، بل که به معنای «بی‌نظمی» و «خروج از مسیر طبیعی» ظاهر می‌شود. فردوسی بیداد را یک «وضعیت وجودی» می‌داند که در آن طبیعت و کیهان نیز واکنش نشان می‌دهند (خشکسالی در زمان افراسیاب یا ضحاک):

«ز بیدادگر شاه و جنگ دراز شود زشت، گیتی که بودست ناز
نبارد به بایست باران ز ابر شود کم در دشت زایای ببر»
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۹۱/۷)

۲. دگردیسی معنایی «هنر» و «گوهر»: در زمان بحران، واژگان کلیدی دچار «تهی‌شدگی معنایی» می‌شوند. «هنر» که در شاهنامه ترکیبی از فضیلت، دانایی و جنگاوری است، در زمان ضحاک «خوار» می‌شود. همچنین مفهوم «گوهر» (نژاد/ اصالت) در زمان بحران به چالش کشیده می‌شود. وقتی کیکاووس بی‌خردی می‌کند، گودرز نهیب می‌زند که او «گوهر شاهی» ندارد، گویی بحران سیاسی می‌تواند بیولوژی و تبارشناسی شاه را نیز باطل کند:

«ترا در دل هوش و فرهنگ نیست تو را با سپهد بجز جنگ نیست»
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۳۵/۲)

«همی پادشاهی کند بر تو دیو دلت گشت از راه یزدان به ریو»
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۳۶/۲)

۳. استعاره‌های «تیرگی» و «وارونگی»: بحران در شاهنامه همواره با استعاره‌های بصری «تاریکی» (تیره شدن خورشید، گرد و غبار) و «وارونگی» همراه است. «آب از سرچشمه گل‌آلود

شدن» یا «نشستن زاغ جای بلبل»، تصاویر رایجی هستند که فردوسی برای توصیف آنومی اجتماعی به کار می‌برد. تحلیل این استعاره‌ها نشان می‌دهد که فردوسی بحران اجتماعی را به مثابه یک «فاجعه کیهانی» درک می‌کند، نه یک مشکل اداری ساده.

۲. بحث و بررسی

پدیدارشناسی و آناتومی بحران در چهار پرده: تحلیل دقیق و ساختاری روایت‌های منتخب نشان می‌دهد که بحران‌های سیاسی و اجتماعی در شاهنامه، رخدادهایی تصادفی نیستند؛ بل که فردوسی با دقتی جامعه‌شناسانه، مراحل زوال یک سیستم سیاسی - اجتماعی را ترسیم می‌کند. برخلاف نگاه تقدیرگرایانه صرف که در برخی تفاسیر سنتی دیده می‌شود (نک. زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۸۵)، یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که شاهنامه منطقی علی و معلولی را در فروپاشی جوامع دنبال می‌کند. بر اساس چارچوب «ساختارگرایی تکوینی» گلدمن (Goldmann, 1975)، این منطق بازتاب‌دهنده ساختارهای ذهنی و تاریخی جامعه ایرانی است. این چرخه را می‌توان در چهار فاز اصلی تبیین کرد:

۲-۱. فاز نخست: گسست فرهی و بحران در مبانی مشروعیت

در اندیشه سیاسی ایران شهری، مشروعیت قدرت (پادشاهی) منوط به داشتن «فره ایزدی» است. کزازی (۱۳۸۵: ۱۱۲) فره را نیرویی مینوی می‌داند که شایستگی پادشاهی را تضمین می‌کند. اما تحلیل متن نشان می‌دهد که فره مابه‌ازای عینی و کارکردی دارد و مشروط به پاسداشت «داد» است. بحران زمانی آغاز می‌شود که حاکم دچار «خودشیفتگی سیاسی» شده و منشأ مشروعیت خود را فراموش می‌کند.

مورد مطالعاتی: سقوط جمشید (تمرکزگرایی افراطی و خودکامگی)

جمشید، پادشاهی آرمانی است که جامعه را به اوج رفاه و تقسیم کار اجتماعی (ایجاد طبقات کاتوزیان، نیساریان و...) می‌رساند. اما نقطه آغازین سقوط او، «منی» و تورم نفس است. فردوسی این لحظه تراژیک را چنین ثبت کرده است:

«منی کرد آن شاه یزدان شناس ز یزدان بییچید و شد ناسپاس»

...

«چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویشان را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم	چنان است گیتی کجا خواستم»



...

«بزرگی و دیهیم شاهی مراست که گوید که جز من کسی پادشاست؟»

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۴۴/۱-۴۵)

۲-۱-۱. تحلیل جامعه‌شناختی

۱. انحصار حقیقت: جمشید با گفتن «جز خویشان را ندانم جهان»، تکرار دیدگاه‌ها را انکار می‌کند. این وضعیت، گذار از «اقتدار کاریزماتیک» به نوعی «مطلق‌گرایی فردی» است.
۲. استحاله در رابطه حاکم و مردم: تأکید بر اینکه «خور و خوابتان از من است»، رابطه شهروند - حاکم را به رابطه یک‌سویه و مالکانه تقلیل می‌دهد.
۳. ادعای فراانسانی: ادعای «جز من کسی پادشاست؟»، نقض آشکار حدود انسانی است. گلدمن این پدیده را «هوبریس» (Hubris) یا غرور تراژیک می‌نامد که تعادل ساختاری جهان متن را برهم می‌زند (Goldmann, 1975: 88).

نتیجه بلافصل این ادعا، «مشروعیت‌زدایی متافیزیکی» و آغاز گسست اجتماعی است:

«چو این گفته شد فریزدان ازوی بگشت و جهان شد پر از گفت‌وگوی»

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۴۵/۱)

واژه «گفت‌وگوی» در این جا کلیدی است؛ و به معنای آغاز زمزمه‌های تردید، نقد پنهانی و تزلزل در اتوریته حکومت تفسیر می‌شود (نک، خالقی‌مطلق، ۱۳۸۹: ج ۱).

۲-۲. فاز دوم: انفعال خرد، حاشیه‌نشینی نخبگان و حذف میانجی‌ها

پس از تزلزل مشروعیت، سیستم سیاسی برای بقا به حذف روی می‌آورد. ویژگی بارز دوران بحران در شاهنامه، به حاشیه رانده شدن «فرزانگان» و نیروهای تعدیل‌کننده است.

مورد مطالعاتی تکمیلی: پادشاهی نوزد و ظهور بیدادگری ساختاری

اگر داستان جمشید الگوی «غرور متافیزیکی» است، داستان نوزد (پسر منوچهر) الگوی کلاسیک «ناکارآمدی سیاسی» و «گسست قرارداد اجتماعی» است. نوزد پادشاهی است که نه به دلیل ادعای خدایی، بل که به دلیل عدم توانایی در اداره کشور و گرایش به بیداد، بحران را تسریع می‌کند. فردوسی آغاز پادشاهی او را چنین توصیف می‌کند:

«چو نوزد بر آمد بر آن تخت زر	بر آمد ز گیتی یکایک حشر
به هر کشور اندر ز بیداد اوی	جهانی شد آشفته از خوی اوی
آیین پیشینیان کرد خوار	ابا موبدان گشت ناسازگار

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۸۶/۱)

۲-۲-۱. تحلیل جامعه‌شناختی بحران نوذر

۱. تغییر در سنت‌های حکمرانی: نوذر نهادهای تثبیت‌شده توسط منوچهر (رسم‌های پدر) را تخریب می‌کند. در نظریه نهادگرایی، تغییر ناگهانی و غیرمنطقی قواعد حکمرانی، منجر به بی‌ثباتی و عدم پیش‌بینی‌پذیری رفتار حاکم می‌شود.

۲. اعتراض نخبگان: برخلاف دوره جمشید که نخبگان سکوت کردند، در دوره نوذر، دهقانان و بزرگان واکنشی انتقادی نشان می‌دهند و حتی نامه‌ای به «سام» (پهلوان بزرگ و پدر زال) می‌نویسند و از او می‌خواهند تدبیر امور را بپذیرد:

«بشولید گیتی ز کردار شاه
پیام آمد از مهتران نزد سام
پر از درد شد مردم نیک‌خواه
که ما را بدین شاه نبود بکام»
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۸۷/۱)

۳. مداخله محافظه‌کارانه: واکنش سام در این جا بسیار قابل تأمل است. او پیشنهاد پادشاهی را رد می‌کند و نخبگان را به وفاداری فرامی‌خواند؛ زیرا معتقد است که «فره ایزدی» و ساختار سلطنت نباید با تغییر خاندان شاهی دچار گسست شود. این لحظه نشان‌دهنده «تناقض درونی» ساختار سیاسی در روایت است: سیستم ناکارآمد است (نوذر)، اما آلترناتیو (سام) به دلیل محدودیت‌های ایدئولوژیک و باور به تبار شاهی، از پذیرش قدرت امتناع می‌کند.

این بن‌بست سیاسی در نهایت منجر به تضعیف ایران و حمله پشنگ (پادشاه توران) و قتل نوذر می‌شود. مورد نوذر اثبات می‌کند که در الگوی شاهنامه، «ضعف داخلی» همواره مقدم بر «تجاوز خارجی» است. تورانیان تنها زمانی حمله می‌کنند که خبر آشوب داخلی ایران به آن‌ها می‌رسد:

«چو آگاهی آمد به توران زمین
که سام نریمان شد از انجمن
پشنگ آن زمان دست بردی به تیغ
که دید آن همایون بزرگی دریغ»
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۸۸/۱)

این توالی رخدادها (ظلم داخلی، نارضایتی نخبگان، ضعف دفاعی، حمله خارجی) دقیق‌ترین فرمول‌بندی بحران در متن حماسه است.

ممکن است در نگاه نخست، الگوی «استبداد منجر به فروپاشی» یک امر بدیهی تاریخی به نظر برسد که نیازی به واکاوی نظری ندارد. اما اهمیت کاربست نظریه در این پژوهش، گذار از «توصیف اخلاقی» (شاه بد سقوط می‌کند) به «تحلیل نهادی و ساختاری» است. نظریه به ما نشان می‌دهد که در شاهنامه، بحران نه صرفاً به دلیل «ظلم فردی شاه»، بل که به دلیل «فلج شدن



نهادهای واسط رخ می دهد.

برای مثال در داستان جمشید، مسأله فقط غرور نیست؛ مسأله این است که جمشید با ادعای خدایی، «طبقات اجتماعی» (که خود ساخته بود) و «نهاد دین/موبدان» را بی کارکرد می کند. یا در داستان نوزد، بحران اصلی نه حمله پشنگ، بل که گسست رابطه «شاه» و «پهلوان» است. بنابراین، نظریه گلدمن و آسمن آشکار می کنند که شاهنامه یک مانیفست سیاسی است که هشدار می دهد: بقای حکومت منوط به تعادل قوا میان «نهاد سلطنت» و «نهاد پهلوانی» (به عنوان نمایندگان جامعه مدنی و حافظان مرزها) است. هرگاه این تعادل به نفع قدرت مطلقه شاه برهم بخورد (حذف نخبگان)، سیستم ایمنی جامعه در برابر هجوم خارجی (تورانیان/بیگانگان) از کار می افتد. این یافته، فراتر از یک گزاره بدیهی اخلاقی، یک مدل جامعه شناختی از ساختار قدرت در ایران است.

مورد مطالعاتی: ضحاک و استعاره مغزخواری

دوره ضحاک، نمادین ترین تصویر از تمامیت خواهی و مسخ فرهنگی است. فردوسی وضعیت فرهنگی این دوره را چنین توصیف می کند:

پراگنده شد کام دیوانگان	«نهان گشت آیین فرزنانگان
نهان راستی آشکارا گزند	هنر خوار شد جادویی ارجمند
به نیکی نرفتی سخن جز به راز»	شده بر بدی دست دیوان دراز

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۵۱/۱)

۲-۲-۲. تحلیل نمادین

۱. واژگونی ارزش ها: در جامعه بحران زده، «هنر» (فضیلت و دانایی) خوار می شود و «جادویی» (فریبکاری و دروغ) ارج می یابد.

۲. مغزخواری: تغذیه ماران از «مغز جوانان» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۵۶/۱)، استعاره ای از «نخبه کشی» و تهی سازی جامعه از نیروی اندیشه است. مختاری (۱۳۷۹: ۱۴۵) معتقد است که ضحاک با خوردن مغزها، جلوی تولید اندیشه و آگاهی را می گیرد.

۳. انفعال خواص: بخشی از نخبگان جامعه (برخی موبدان و بزرگان) نه تنها سکوت می کنند، بل که «استشهادی» مبنی بر دادگری ضحاک امضا می کنند:

«یکی محضر اکنون بیاید نبشت	که جز تخم نیکی سپهبد نکشت
نگوید سخن جز همه راستی	نخواهد به داد اندرون کاستی»

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۶/۱)

این سندسازی، نشان‌دهنده انفعال و استحاله طبقه نخبه در برابر استبداد است که راه را برای ادامه وضعیت بحرانی هموار می‌کند.

۲-۳. فاز سوم: سیطره آنومی و گسست اجتماعی

با حذف نخبگان و خردورزان، جامعه وارد مرحله «آنومی» می‌شود؛ جایی که هنجارها فرومی‌ریزند و اعتماد اجتماعی از بین می‌رود.

مورد مطالعاتی: پادشاهی کیکاووس و تراژدی سیاوش

کیکاووس در روایت‌های شاهنامه اغلب نماد قدرت بدون خرد توصیف می‌شود. اوج بحران در رابطه او با سیاوش دیده می‌شود. سیاوش، نماد پاکی و قانون‌مداری، در دربار پدر امنیت ندارد. دسیسه‌های سودابه و بدبینی شاه، سیاوش را به بن‌بست می‌رساند. سیاوش در مواجهه با آزمون آتش می‌گوید:

«سیاوش بدو گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
اگر کوه آتش بود بسپرم ازین ننگ خوارست اگر بگذرم»
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۳۳/۲)

عبور از آتش، آزمون نهایی مشروعیت قضایی است. اما حتی پس از اثبات بی‌گناهی، بحران ادامه می‌یابد و سیاوش ناچار به مهاجرت می‌شود.

۲-۳-۱. تحلیل ساختاری

مسکوب (۱۳۵۴: ۸۹) استدلال می‌کند که خروج سیاوش، نشانه «بن‌بست اخلاقی» حکومت است. پناه بردن سیاوش به توران (سرزمین بیگانه)، نشان می‌دهد که سیستم توانایی جذب و ادغام نیروهای اصلاح‌گر و نجیب را از دست داده است. وقتی «پدر» (نماد حاکمیت) قصد جان «پسر» (نماد آینده و شهروند) را می‌کند، شیرازه اجتماعی از هم می‌پاشد و نقطه بازگشت‌ناپذیر بحران فرامی‌رسد.

عاملیت زنانه در کانون بحران: فرانک، سینه‌دخت و گردآفرید

یکی از ابعاد کمتر کاویده‌شده در تحلیل‌های جامعه‌شناختی شاهنامه، نقش زنان در مدیریت بحران است. درحالی‌که مردان (شاهان و پهلوانان) گاه عامل تشدید بحران (از طریق جنگ یا غرور) هستند، زنان در شاهنامه اغلب نقش «کشگران عقلانی» و «مدیران بحران» را ایفا می‌کنند.

۱. فرانک و استراتژی بقا: در اوج خفقان ضحاک، وقتی آبتین (پدر فریدون) کشته می‌شود، این فرانک (مادر فریدون) است که با هوشمندی استراتژیک، فریدون را پنهان کرده و به مرگزار می‌برد. کش فرانک، نماد «تدبیر و محافظت» است. او به جای رویارویی مستقیم و انتحاری، استراتژی



«حفظ جان منجی» را برمی‌گزینند. بدون درایت فرانک، فریدونی باقی نمی‌ماند تا ضحاک را به بند کشد.

«شوم ناپدید از میان گروه برم خوب رخ را به البرز کوه
پدروار از او رنج بردار و هوش یکی با گرامی پسر مایه نوش»
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۰/۱)

۲. سیندخت و دیلماسی پیشگیرانه: در داستان زال و رودابه، بحران قریب‌الوقوعی میان ایران (منوچهر) و کابل (مهراب) شکل می‌گیرد. منوچهر دستور نابودی کابل را صادر می‌کند. در این جا سام و زال (مردان) در بن‌بست قرار گرفته‌اند. این سیندخت (مادر رودابه) است که با شجاعت به اردوی سام می‌رود و با دیلماسی و فصاحت کلام، جلوی یک جنگ خونین و ویرانگر را می‌گیرد. سیندخت نماد «خرد زنانه‌ای» است که گره‌های کور مناسبات قدرت را باز می‌کند.

«یکی چاره اکنون بایدت ساخت دل از هول جان باز نایدت باخت»
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۵۴/۱)

۳. گردآفرید و دفاع از مرزها: در زمان حمله سهراب، وقتی هجیر اسیر می‌شود و دژ سفید در آستانه سقوط است، گردآفرید لباس رزم می‌پوشد. حضور او نشان می‌دهد که در مواقع بحران ملی، مرزهای جنسیتی فرو ریخته و دفاع از وطن وظیفه‌ای فراجنسیتی می‌شود. این شواهد اثبات می‌کند که در الگوی بحران شاهنامه، زنان «قربانیان منفعل» نیستند، بل که «سوژه‌های فعال» هستند که اغلب با منطقی مبتنی بر حفاظت و دیلماسی عمل می‌کنند.

مورد مطالعاتی تکمیلی: گشتاسپ و اسفندیار؛ بحران ابزاری‌سازی دین و قدرت
داستان گشتاسپ و پسرش اسفندیار، پیچیده‌ترین لایه بحران در شاهنامه را آشکار می‌کند: تعارض میان دین، دولت و نهاد پهلوانی. گشتاسپ پادشاهی است که مشروعیت خود را علاوه بر فره، از پذیرش دین جدید (زرتشت) می‌گیرد؛ اما روی کرد او به گونه‌ای است که از این مؤلفه برای حذف رقبا و فرستادن رقیب داخلی (پسرش اسفندیار) به کام مرگ بهره می‌برد.

«سخن‌گوی دهقان چه گوید نخست که نامی بزرگی به گیتی بجست
که نامش بماند، روانش بهشت نیامد به گیتی جز از تخم کشت»
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۱۸/۵)

گشتاسپ به اسفندیار وعده تاج و تخت می‌دهد، اما هر بار با شرطی جدید (جنگ با ارجاسپ، نجات خواهران و در نهایت آوردن رستم دست‌بسته) او را به مأموریت‌های غیرممکن می‌فرستد. کتایون (مادر اسفندیار) به این نیت شوم پی می‌برد و هشدار می‌دهد:

«ز بهمن شنیدم که از باغ و کاخ همی رفت پیش تو گفتار شاخ
 که گوید برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند
 همی خواهد او تا تو باشی نژند نیایی به تاج و بزرگی گزند
 به گیتی سوی زابلستان مرو به نزد گو پیل مستان مرو»
 (فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۸۹/۵)

تحلیل موتیف «پسرکشی سیاسی»: در این جا، برخلاف رستم و سهراب که پسرکشی ناشی از «ناشناسایی» (جهل) بود، پسرکشی گشتاسپ کاملاً «آگاهانه» و مبتنی بر محاسبه قدرت است.
 ۱. تضاد نهادی: گشتاسپ نماینده «نهاد دین - دولت» (تمرکزگرا) و رستم نماینده «نهاد پهلوانی» (مستقل) است. گشتاسپ آگاه است که رستم هرگز تن به بند نخواهد داد؛ پس اسفندیار را به جنگ او می فرستد تا یا رستم حذف شود (پایان استقلال پهلوانان) و یا اسفندیار کشته شود (پایان تهدید ولیعهد).

۲. بحران اخلاقی تمام عیار: این داستان نشان دهنده اوج انحطاط اخلاقی در ساختار قدرت است. وقتی سیاستمدار برای بقای خود، فرزند و قهرمان ملی را قربانی می کند، جامعه وارد مرحله ای می شود که فردوسی آن را «زمانه بد» می نامد. مرگ اسفندیار و کشته شدن رستم (پایان عصر پهلوانی)، مقدمه فروپاشی سلسله کیانی، آمدن بهمن و دارا و در نهایت اسکندر است. این چرخه نشان می دهد که حذف نیروهای مستقل (رستم) به بهانه تمرکز قدرت، در نهایت به تضعیف کل سیستم می انجامد.

۲-۴. فاز چهارم: مکانیزم بازسازی و کنشگری مرزی

مکانیسم خروج از بحران در شاهنامه، اغلب ظهور نیرویی اصلاح گر از «حاشیه» یا بطن جامعه است که در پی احیای «داد» برمی خیزد.

۱. دادخواهی از پایین (کاوه آهنگر): وقتی ساختار سیاسی دچار فساد و بیداد می شود، طبقات اجتماعی (مردم) به سخن می آیند و خواستار بازگشت به عدالت می شوند. کاوه آهنگر فریاد برمی آورد:

«خروشید وز دست بر سر ز شاه که شاهان منم کاوه دادخواه
 یکی بی زیان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم»
 (فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۸/۱)

«همان چرم آهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای



همان را به سرنیزه کرد و ببرد همی رفت و بازار برخاست گرد»
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۷۱/۱)

تبدیل پیش‌بند چرمی به درفش کاویانی، نماد «احیای مشروعیت» از طریق بازگشت به اصول عدالت و حمایت مردمی است. اسلامی‌ندوشن (۱۳۴۸: ۷۵) این لحظه را نقطه عطفی در حماسه می‌داند که در آن مشروعیت جدید از دل رنج توده‌ها و برای بازگرداندن نظم عادلانه برمی‌خیزد.
۲. مداخله نهاد پهلوانی (رستم): رستم به‌عنوان «تاج‌بخش»، نیرویی فراسیاسی و حافظ تمامیت ارضی است که هرگاه پادشاه از مسیر «داد» و منافع ملی منحرف شود، مداخله می‌کند. او با صراحت به کیکاووس هشدار می‌دهد:

«که گر من پیچم ز فرمان شاه نروید ز خاک سیاه بر، گیاه»
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۳۹/۲)

الگوی بازسازی در شاهنامه، اغلب «بازگشت به اصول» و «احیای نظم» است؛ تلاشی برای بازگرداندن تعادل از دست‌رفته و برقراری مجدد حکومت قانون و خرد، تا جامعه بتواند از دوران فترت و آشوب عبور کرده و به ثبات بازگردد.

۲-۵. تحلیل تطبیقی و دیالکتیکی

هم‌ریختی با نظریات مدرن انقلاب یافته‌های فوق هم‌پوشانی معناداری با نظریات جامعه‌شناسی سیاسی دارد:

نظریه فروپاشی دولت (اسکاچپول): تدا اسکاچپول (Skocpol, 1979) معتقد است انقلاب‌ها زمانی رخ می‌دهند که دستگاه اداری و نظامی از درون فلج شود. در شاهنامه نیز، ضحاک تنها زمانی پیروز می‌شود که جمشید پیش‌تر پایگاه مردمی خود را ویران کرده است.
نظریه نخبگان (گلدستون): جک گلدستون (Goldstone, 1991) بر نقش «بیگانگی نخبگان» تأکید دارد. سکوت یا قهر پهلوانان (مانند قهر رستم در داستان سهراب یا امتناع سام در زمان نودر)، پیش‌درآمد سقوط است.

۲-۶. تحلیل تکوینی: آگاهی ممکن طبقه دهقان

طبق نظریه گلدمن (Goldmann, 1975)، فردوسی به‌عنوان یک «دهقان»، در شاهنامه «آگاهی ممکن» طبقه خود را بازتاب می‌دهد. دهقانان که حافظان فرهنگ سنتی بودند، در برابر قدرت‌گیری نظامیان غزنوی احساس خطر می‌کردند. روایت‌های بحران در شاهنامه، در واقع هشدار استراتژیک

به حاکمان وقت است: قدرت بدون خرد و بدون حمایت نخبگان اصیل (دهقانان/ پهلوانان)، محکوم به نابودی است (نک، شفيعی‌کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۱۲).

عاملیت انسانی در برابر تقدیر: برخلاف تراژدی‌های یونانی که در آن تقدیر کور حاکم است، در شاهنامه بحران‌ها ریشه در «کنش انسانی» دارند. جمشید «انتخاب» کرد که مغرور باشد؛ کاوه «انتخاب» کرد که قیام کند. این تأکید بر عاملیت شاهنامه را به متنی مدرن برای آموزش مسئولیت سیاسی تبدیل می‌کند.

۲-۷. تحلیل تطبیقی: شاهنامه و گونه‌شناسی اقتدار وبری

برای تعمیق بحث، می‌توان الگوی شاهنامه را با گونه‌شناسی «اقتدار» در نظریهٔ ماکس وبر مقایسه کرد. وبر سه نوع اقتدار را شناسایی می‌کند: سنتی، کاریزماتیک و عقلانی - قانونی (Weber, 1978). در شاهنامه، ما شاهد ترکیبی پویا از «اقتدار سنتی» (نژاد شاهی) و «اقتدار کاریزماتیک» (فره هستیم. بحران مشروعیت وبری: بحران در شاهنامه دقیقاً زمانی رخ می‌دهد که «کاریزما» (فره) از بین می‌رود، اما حاکم می‌خواهد صرفاً با تکیه بر «سنت» (وراثت) یا «زور» حکومت کند (مورد نوزر و گشتاسپ). فردوسی هوشمندانه نشان می‌دهد که «نژاد» (ژن) بدون «عملکرد» (داد و خرد)، برای مشروعیت کافی نیست.

تفاوت با تراژدی یونانی: در تراژدی‌های یونانی (مانند ادیپ شهریار)، قهرمان مقهور «سرنوشت محتمل» است و گریز از آن ناممکن؛ اما در شاهنامه، انسان ایرانی دارای «اختیار» است. جمشید می‌توانست مغرور نشود، کیکاووس می‌توانست به سیاوش اعتماد کند. این ویژگی، شاهنامه را از یک متن صرفاً ادبی خارج کرده و به یک «متن آموزشی سیاسی» تبدیل می‌کند که هدفش تربیت نخبگان سیاسی است.

۲-۸. دیالکتیک «شاه-پهلوان» به مثابه مکانیسم کنترل قدرت

یکی از یافته‌های مهم این پژوهش که باید بسط داده شود، نقش نهاد پهلوانی به عنوان «نیروی اپوزیسیون وفادار» است. پهلوانان در شاهنامه (زال، رستم، گودرز) هرگز به دنبال براندازی نهاد سلطنت نیستند، اما تسلیم مطلق آن هم نمی‌شوند. آن‌ها نقش «قوة مقننه» یا «قوة قضاییه» نانوشته‌ای را بازی می‌کنند که وظیفه‌اش «نظارت بر استبداد» است.

بحران‌های بزرگ شاهنامه (جمشید، نوزر، گشتاسپ) همگی در غیاب یا انفعال این نیروی نظارتی رخ می‌دهند. این امر هم‌ریختی جالبی با نظریات مدرن دارد که در آن «تفکیک قوا» وجود



«جامعه مدنی» (که پهلوانان نماینده آن هستند) ضامن بقای سیستم است. فردوسی هزار سال پیش دریافته بود که قدرت متمرکز بدون نظارت، محکوم به خودویرانگری است.

۳. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی پدیدارشناسانه بحران در شاهنامه فردوسی و استخراج الگوی چرخه‌ای زوال و احیای نظم اجتماعی انجام شد. با عبور از خوانش‌های صرفاً ادبی و بهره‌گیری از چارچوب نظری «ساختارگرایی تکوینی» و «حافظه فرهنگی»، این مطالعه نشان داد که شاهنامه نه تنها مجموعه‌ای از داستان‌های حماسی، بل که یک «رساله منسجم سیاسی - اجتماعی» است که دینامیسم قدرت و جامعه را در ایران تئوریزه می‌کند. مهم‌ترین یافته‌های پژوهش را می‌توان در محورهای زیر صورت‌بندی کرد:

۱. آناتومی بحران: بحران در شاهنامه یک رویداد تصادفی نیست، بل که فرآیندی «مرکزگریز» است. آشوب همواره از «هسته قدرت» (دربار) آغاز می‌شود و به «پیرامون» (جامعه) سرریز می‌کند. فساد عالم، عالم را فاسد می‌کند. الگوی چهارمرحله‌ای استخراج‌شده (مشروعیت‌زدایی، حذف نخبگان، آنومی، بازسازی) نشان می‌دهد که جامعه ایرانی دارای یک «الگوی رفتاری تکرارشونده» در مواجهه با استبداد است.

۲. دال مرکزی «داد»: یافته‌ها اثبات می‌کند که در الهیات سیاسی شاهنامه، متغیر مستقل و تعیین‌کننده بقای سیستم، «داد» (عدالت توزیعی و قضایی) است، نه زور نظامی یا ثروت. هرگاه حاکم (مانند جمشید یا کیکاووس) عدالت را فدای «منیت» کند، «فره» (مشروعیت) از او سلب می‌شود. این یافته با نظریات مدرن «حکمرانی خوب» که بر پاسخ‌گویی و حاکمیت قانون تأکید دارند، همسو است.

۳. نقش حیاتی نیروهای واسطه: پژوهش نشان داد که ثبات در شاهنامه وابسته به حضور فعال «نخبگان مستقل» (پهلوانان، موبدان خردمند) است. حذف سیستماتیک این طبقه (مانند دوران ضحاک)، مطمئن‌ترین نشان‌دهنده برای پیش‌بینی سقوط قریب‌الوقوع یک حکومت است.

۴. حافظه فرهنگی و تداوم تاریخی: بر اساس نظریه یان آسمن، این الگوهای روایی در «ناخودآگاه جمعی» ایرانیان رسوب کرده‌اند. واکنش‌های جامعه ایران به بحران‌های تاریخی، اغلب بازتولید ناخودآگاه الگوی «ضحاک - کاوه» است. شناخت این الگوها برای تحلیل‌گران سیاسی، کلید درک روان‌شناسی اجتماعی ایران است.

۱-۳. پیشنهادها

۱-۱-۳. پیشنهادهای پژوهشی

۱. تحلیل گفتمان انتقادی: پیشنهاد می‌شود پژوهشگران با بررسی متون مطبوعاتی و شعارهای سیاسی در دوره‌های بحرانی تاریخ معاصر ایران (مانند انقلاب مشروطه)، میزان بازتاب استعاره‌های شاهنامه‌ای (دیو، ضحاک، رستم، زمستان) را سنجیده و تداوم این حافظه فرهنگی را به صورت تجربی مطالعه کنند.

۲. مطالعه تطبیقی با متون جهانی: مقایسه الگوی بحران در شاهنامه با متونی چون ایللیاد هومر یا مهابهاراتا هند، می‌تواند تفاوت‌های ساختاری در مفهوم «مشروعیت» و «سرنوشت» را در شرق و غرب آشکار کند.

۳. بازخوانی زنانه بحران: بررسی نقش زنان (فرانک، سیندخت، گردآفرید) در مدیریت بحران‌ها و مقایسه آن با نقش مردان، می‌تواند لایه‌های پنهان جنسیتی در سیاست‌ورزی شاهنامه‌ای را روشن کند.

۲-۱-۳. پیشنهادهای کاربردی

۱. تدوین الگوی حکمرانی بومی: استخراج شاخص‌های «مدیریت بحران» و «اخلاق سیاسی» از شاهنامه و تدوین آن به زبان مدیریتی امروز برای استفاده در دوره‌های آموزشی مدیران و سیاست‌گذاران فرهنگی.

۲. آموزش شهروندی: استفاده از داستان‌هایی چون «کاوه آهنگر» و «سیاوش» در متون آموزشی مدارس برای ترویج مفاهیمی چون مسئولیت اجتماعی، شجاعت مدنی و قانون‌گرایی.



فهرست منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۸). از اسطوره تا حماسه: هفت گفتار در شاهنامه‌پژوهی. تهران: انتشارات سخن.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۸). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تهران: انتشارات یزدان.
- باقری، مهری. (۱۳۹۴). بازتاب نگاره‌های اسطوره‌ای در شاهنامه فردوسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- برتلس، یوگنی. (۱۳۵۶). تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: انتشارات هیرمند.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۱). سخن‌های دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه). تهران: انتشارات افکار.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۵). به فرهنگ باشد روان تندرست: مقالاتی درباره شاهنامه فردوسی. تهران: انتشارات پردیس دانش.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۵). نامورنامه: درباره فردوسی و شاهنامه. تهران: انتشارات سخن.
- شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). زمینه اجتماعی شعر فارسی. تهران: نشر اختران.
- عضدانلو، حمید. (۱۳۸۰). گفتمان و جامعه. تهران: نشر نی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). شاهنامه و یادداشت‌های شاهنامه (مجموعه ۱۱ جلدی). به کوشش جلال خالقی مطلق و همکارانش. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). نامه باستان و ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی. تهران: انتشارات سمت.
- متینی، جلال. (۱۳۵۷). فردوسی و شاهنامه. تهران: امیرکبیر.
- مختاری، محمد. (۱۳۷۹). حماسه در رمز و راز ملی. تهران: انتشارات توس.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۵۴). سوگ سیاوش: در مرگ و رستاخیز. تهران: انتشارات خوارزمی.
- میلانی، عباس. (۱۳۷۸). تجدد و تجددستیزی در ایران. تهران: نشر آتیه.
- وحدت، فرزین. (۱۳۸۲). رویارویی فکری ایران با مدرنیت. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات ققنوس.

- Assmann, J. (2011). *Cultural memory and early civilization: Writing, remembrance, and political imagination*. Cambridge: Cambridge

University Press.

- Goldmann, L. (1975). *Towards a Sociology of the Novel*. London: Tavistock Publications.
- Goldstone, J. A. (1991). *Revolution and Rebellion in the Early Modern World*. Berkeley: University of California Press.
- Jameson, F. (1981). *The Political Unconscious: Narrative as a Socially Symbolic Act*. Ithaca: Cornell University Press.
- Shiller, R. J. (2019). *Narrative Economics: How Stories Go Viral and Drive Major Economic Events*. Princeton: Princeton University Press.
- Skocpol, T. (1979). *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia and China*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Weber, M. (1978). *Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology* (G. Roth and C. Wittich, Eds.). University of California Press.

- References

- Islami Nodoushan, M. A. (1969). *Zendegi va Marg-e Pahlevanan dar Shahnameh*, [Life and Death of Heroes in the Shahnameh]. Tehran: Yazdan. [in Persian]
- Bertels, Y. (1977). *Tarikh-e Adabiyat-e Farsi*, [History of Persian Literature] trans. S. Izadi, Tehran: Hirmand. [in Persian]
- Khaleghi Motlagh, J. (2010). *Yaddasht-haye Shahnameh*, [Notes on the Shahnameh] (11 Vol. Series). Tehran: The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia. [in Persian]
- Zarrinkoub, A. H. (1996). *Namvar-nameh: Darbare-ye Ferdowsi va Shahnameh*, [The Book of Renown: On Ferdowsi and the Shahnameh]. Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Shafiei Kadkani, M. R. (2006). *Zamine-ye Ejtemaei-ye She'r-e Farsi*, [The Social Background of Persian Poetry]. Tehran: Akhtaran. [in Persian]
- Kazazi, M. J. (2006). *Name-ye Bastan*, [The Ancient Letter: Editing and Reporting on Ferdowsi's Shahnameh]. Tehran: SAMT. [in Persian]

-
- Mokhtari, M. (2000). *Hamaseh dar Ramz va Raz-e Melli*, [Epic in National Mystery]. Tehran: Tous. [in Persian].
 - Meskoub, S. (1975). *Soug-e Siyavash*, [Mourning for Siyavash: In Death and Resurrection]. Tehran: Kharazmi. [in Persian].